

**A study of the verses of the rulings related to the previous laws,
focusing on verse 45 of Surah Al-Ma'idah**

Zahra Lamee^۱

1- Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Refah, Tehran, Iran.

Abstract.

Verses in the Holy Quran indicate a ruling from the previous laws. In some of these verses, it is sufficient to mention the ruling and there is no evidence of the validity or invalidity of that ruling in Islamic law. In these cases, the validity or invalidity of the rulings narrated in the Quran for Muslims has been a matter of dispute among scholars and commentators of Islamic schools of thought. The focus of this research is on the Holy Quran verse 45 of Surah Al-Ma'idah regarding the story of retaliation of one soul for another from the Musavian law. The Hanafis believe that such rulings are absolutely valid for Muslims, while the Shafi'is believe that they are not valid. The majority of Shiite scholars and commentators also believe that the rulings narrated in the Quran regarding the previous laws are valid for Muslims, but not absolutely, but along with the interpretation and completion of those rulings. Different views have provided arguments for their theories. This research, while proposing viewpoints and examining evidence, has reached the conclusion through a descriptive-analytical method that while preferring the view of the validity of the rulings mentioned in the Quran over previous laws, with the possibility of completion or appropriation and restriction, the evidence and documentation of the owners of this view are worthy of reflection and attention.

Keywords: Retribution, previous laws, Torah, Hanafi school of thought, Shafi'i school of thought, Surah Al-Ma'idah.

بررسی آیات الاحکام مربوط به شرایع سابق با محوریت آیه ۴۵ سوره مائده

زهرا لامع^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰

چکیده

آیاتی در قرآن کریم حاکی از حکمی از احکام شرایع پیشین هستند. در بعضی از این آیات صرفاً به حکایت حکم بسنده شده و قرینه‌ای بر اعتبار یا عدم اعتبار آن حکم در شریعت اسلامی نیامده است. در این موارد اعتبار یا عدم اعتبار احکام نقل شده در قرآن برای مسلمین مورد اختلاف نظر بین علما و مفسرین مذاهب اسلامی واقع شده است. تمرکز این پژوهش بر آیه کریمه ۴۵ سوره مائده درباره حکایت قصاص نفس در برابر نفس از شریعت موسوی است. حنفی‌ها قائل به اعتبار چنین احکامی برای مسلمین به طور مطلق هستند و شافعی‌ها قائل به عدم اعتبار. بین علما و مفسرین شیعه نیز درباره اعتبار احکام نقل شده در قرآن درباره شرایع سابق اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای آن احکام را مطلقاً بدون هیچ تغییری برای مسلمین معتبر می‌دانند. بعضی دیگر اعتبار آن احکام به طور مطلق را نپذیرفته‌اند، بلکه قائل به تفسیر و تکمیل آن احکام در اسلام هستند. عده‌ای هم قائل به نسخ آن شرایع با ظهور اسلام هستند. دیدگاه‌های مختلف برای نظریه خود استدلال‌هایی اقامه نموده‌اند. این پژوهش ضمن طرح دیدگاه‌ها و بررسی ادله، به روش توصیفی-تحلیلی به این نتیجه دست یافته است که با وجود ترجیح دیدگاه اعتبار احکام حکایت شده در قرآن از شرایع سابق همراه با تکمیل یا تخصیص و تقیید؛ ادله و مستندات صاحبان این دیدگاه جای تأمل و دقت دارد.

واژگان کلیدی: قصاص، شرایع سابق، تورات، مذهب حنفی، مذهب شافعی، سوره مائده.



مقدمه

زندگی در دوره‌ای که از اختلافات دینی و مذهبی برای ایجاد شکاف و اختلاف بین ملت‌های ادیان و مذاهب مختلف استفاده می‌شود و قرآن‌سوزی یکی از مظاهر پرتکرار بشمار می‌آید، این سؤال را به ذهن پژوهشگران القاء می‌کند که اساساً ادیان الهی تا چه حد با هم تفاوت دارند؟ مراجعه به منابع اسلامی، وجود تفاوت‌های بنیادین و ریشه‌ای در بخش اعتقادات و اخلاقیات ادیان را نفی می‌کند. اما شرایع و احکام تفاوت‌ها و اشتراکاتی دارند. در پاره‌ای موارد، این تفاوت‌ها و اشتراکات معلوم و مشخص است اما در پاره‌ای موارد نیز مورد بحث و تردید واقع شده‌اند. موضوع این پژوهش به آیاتی از قرآن کریم ارتباط دارد که حاکی از یک حکم مکتوب در کتب آسمانی انبیاء پیشین است. به هدف یافتن پاسخ برای این سؤال که آیا حکایت یک حکم از تورات یا انجیل در قرآن، دلالت بر اعتبار آن حکم برای مسلمانان دارد یا خیر، کتب تفسیری و روایی مذاهب مختلف اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته‌است. بحث‌ها و تضارب آراء حول محور این موضوع، در کتب تفسیری، ذیل آیه کریمه ۴۵ سوره مائده متمرکز شده‌است. به همین مناسبت، بحث این پژوهش نیز متمرکز بر همین آیه کریمه می‌شود. در نهایت این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی کتب تفسیری و روایی مذاهب اسلامی، در پی یافتن موجه‌ترین دیدگاه درباره اعتبار احکام و شرایع ادیان سابق در دین اسلام است، محدود به مواردی که آن احکام مورد نقل و حکایت قرآن کریم واقع شده‌است. همچنین تمرکز بحث بیشتر بر شریعت موسوی است زیرا شریعت عیسوی برگرفته از تورات است و شرایع پیش از آن نیز در دست نیست. درباره این موضوع مقالاتی نوشته شده‌است مانند مقاله «ارتباط تکاملی شرایع و تحلیل تأثیر آن بر احکام فقهی قصه‌های قرآن و روایات قصص الأنبیاء» که توسط محمد کاظم شاکر و مجید بیگی نوشته و در نشریه آموزه‌های قرآنی چاپ شده است (۱۳۹۲، ص ۱۴۹-۱۷۴). همچنین در دروس خارج فقه اساتید گرامی حوزه‌های علمیه نیز این موضوع حول محور امکان یا عدم امکان استصحاب شرایع سابق مورد بررسی قرار گرفته‌است. تفاوت رویکرد این پژوهش با مقالات و پژوهش‌های پیشین روشن است. در این پژوهش ابتدا آیه ۴۵ سوره مائده مورد بررسی قرار گرفته و سپس اقوال مختلف و ادله و استنادات مذاهب مختلف حول محور اعتبار احکام قرآنی حاکی از شرایع سابق در شریعت محمدی(ص) مورد مطالعه قرار گرفته است و در نهایت این ادله ارزیابی و نتیجه‌گیری می‌شود.

۱. بررسی آیه ۴۵ سوره مائده

آیه کریمه ۴۵ سوره مائده می‌فرماید: « وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ». «و بر آن‌ها (بنی اسرائیل) در آن (تورات)، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان، قصاص می‌شود؛ و جراحات نیز، قصاص دارد؛ و اگر کسی از قصاص، درگذرد، کفاره [گناهان] او محسوب می‌شود؛ و هرکس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، ستمکار است». آیه کریمه حکم قصاص را صراحتاً از تورات نقل می‌فرماید. بررسی حکم قصاص به طور خاص و مستقل، هدف این پژوهش نیست بلکه صرفاً از جهت نقل و حکایتی که صورت گرفته است، به موضوع قصاص توجه شده است. قصاص در لغت به معنای تقاص در جراحات و حقوق است (فراهیدی، بی تا، ج ۵، ص ۱۰)، به این معنی که «مانند جرم مرتکب شده مجرم را مجازات کنند، به این نحو که کشنده را بکشند و ضارب را به ضرب و جراح را به جرح تنبیه کنند (دهخدا، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۷۷). در واژه قصاص به نوعی رعایت آنچه اتفاق افتاده است و زیاده روی نکردن در جنایت وجود دارد. همانطور که واژه هم‌خانواده آن یعنی «قصه»، به معنی دنبال کردن اثر است (بستانی، بی تا، ص ۶۹۶)، یعنی نقل کردن عین آنچه اتفاق افتاده است بدون کم و زیاد. در واقع مجنی علیه اثر جانی را عیناً دنبال می‌کند و شبیه همان را بر جانی اجرا می‌کند بدون کم و زیاد.

در شأن نزول آیه گفته شده است: در زمان صدر اسلام بین دو طایفه یهودی ساکن در مدینه بنی‌نضیر و بنی‌قریظه قوانین ناعادلانه‌ای حاکم بوده است. به طوری که اگر کسی از بنی‌نضیر فردی از بنی‌قریظه را می‌کشت، قصاص نمی‌شد اما اگر یک نفر از بنی‌قریظه کسی از بنی‌نضیر را می‌کشت قطعاً قصاص می‌شد. همچنین حرّ بنی‌قریظه در مقابل عبد بنی‌نضیر قصاص می‌شد و مرد بنی‌قریظه به خاطر قتل زنی از بنی‌نضیر قصاص می‌شد. با ظهور اسلام در دعوایی که با همین موضوع بین دو طایفه پیش آمد بنی‌قریظه از پیامبر اکرم (ص) حکم قصاص را پرسیدند. ایشان حکم به تساوی خون افراد دو طایفه دادند. بنی‌نضیر از این حکم ناراضی و خشمگین شدند و به خاطر پایین آمدن مقامشان به پیامبر اعتراض کردند. در پاسخ، آیه کریمه ۴۵ سوره مائده نازل شد با این مضمون که در تورات هم حکم همین بوده است و نفس در برابر نفس

است بدون تفاوت در قبیله و طایفه (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۱۹۱). آیه کریمه حکم قصاص را بصورت حکایت از تورات آورده است و سپس درباره اعتبار یا عدم اعتبار آن در شرع اسلام ساکت است. البته در آخر آیه می‌فرماید هرکس به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نکند ظالم است. اما اینکه این جمله تأییدی بر حکم قصاص شریعت موسی است یا خیر، محل بحث و اختلاف نظر است. آنچه بیشتر موجب اختلاف نظر درباره اعتبار حکم مذکور در آیه کریمه برای مسلمین گشته است، تفاوتی است که احکام قصاص شریعت موسی با احکام اسلامی قصاص دارد. آیه ۴۵ سوره مائده، حکم قصاص نازل شده در تورات را به صورت مطلق ذکر نموده است و نفس را در برابر نفس و بقیه اعضا را نیز همینطور قرار داده است در حالی که در احکام قصاص اسلامی، نفس زن مساوی با نفس مرد محاسبه نمی‌شود و نیمی از دیه باید به ولی دم مرد قاتل مسترد گردد. همچنین نفس حرّ با عبد و نفس مسلم با کافر مساوی نیست (نجفی، بی تا، ج ۴۲، ص ۸۲). این موضوع در آیه ۱۷۸ سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». این اختلافات بین حکم قصاص دو شریعت، اختلاف نظر درباره اعتبار شریعت موسی در اسلام را تشدید نموده است.

۲. دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی

درباره اعتبار احکام شرایع گذشته در اسلام چند دیدگاه وجود دارد. عده‌ای قائل به اعتبار آن احکام به طور مطلق برای مسلمانان هستند و عده‌ای دیگر اعتبار آن احکام را همراه با تکمیل تفسیر در شریعت اسلام پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر اعتبار آن احکام را برای ما نفی می‌کنند. بین مذاهب اهل سنت هر دو دیدگاه نفی و اثبات قائل دارد و این دو دیدگاه بین علمای حنفی و شافعی شایع است، ولی اکثر علمای شیعه دیدگاه اعتبار احکام را پذیرفته‌اند.

۱،۲. دیدگاه مذهب حنفی

حنفی‌ها احکام محکی در قرآن از شرایع سابق را برای مسلمین معتبر می‌دانند و بر طبق آن حکم می‌کنند. به همین دلیل در حکم آیه ۴۵ سوره مائده، قائل به تساوی خون مسلم با کافر ذمی هستند. قاضی ابویوسف در ایجاب قصاص بین زن و مرد و تساوی خون آنها به آیه

کریمه ۴۵ سوره مائده استناد نموده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۱۹۱). در دیدگاه حنفی‌ها حکم شرایع سابق ثابت است تا زمانی که به لسان پیامبر یا نص قرآن نسخ شود. پیروان ابوحنیفه برای مدعای خود استدلال‌هایی اقامه نموده‌اند که به آنها اشاره می‌شود.

استدلال اول ایشان اینگونه تبیین شده است که مادامی که نسخی صورت نگیرد، دلیلی بر عدم اعتبار حکم وارد شده در قرآن نداریم. به هر حال آنچه تردیدی در آن نیست، نقل یک حکم شرعی در قرآن است و تا نسخ آن ثابت نشود نمی‌توان حکم به عدم اعتبار آن داد.

استدلال دوم ایشان استناد به عبارت ذیل آیه دارد: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» که در نظر حنفی‌ها از دو جهت بر ثبوت این حکم در شریعت اسلام دلالت دارد. جهت اول اینکه چنین روشی در قصاص مصداق «ما أنزل الله» است و آیه فرقی بین زمانها نگذاشته است. پس حکم در همه زمانها ثابت است تا زمانی که نسخ آن به اثبات برسد. و جهت دوم اینکه کسانی که طبق این حکم فتوی نمی‌دهند مستحق اسم ظلم و فسق هستند. این افراد یا بخاطر جحود و انکار حکم و یا بخاطر ترک عمل به «ما أنزل الله» مستحق این عناوین هستند (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۹۴؛ جزیری، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۲۱۹).

استدلال سوم حنفی‌ها این است که اگرچه از ظاهر آیه کریمه ۱۷۸ سوره بقره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرِّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى» به دست می‌آید که خون حر و عبد مساوی نیست ولی این برداشت صحیحی نیست زیرا آیه کریمه ظاهراً خون زن و مرد را هم مساوی نمی‌داند در حالیکه قصاص مرد قاتل بخاطر قتل زن ممنوع نیست؛ پس حره را هم بخاطر آیه می‌توان قصاص نمود. به هر حال قتل عمد ضمان‌آور است و خون حر با عبد و زن با مرد مکافیه است. استناد علمای حنفی بر این مطلب به آیه کریمه ۴۵ سوره مائده است. حنفی‌ها نبوی «لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» را نیز حمل بر کافر حربی نموده‌اند (شرینی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۳۹؛ ابن رشد، ۱۴۲۵، ج ۴، ص ۱۸۰؛ شوکانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۶). از نظر ایشان اگر مردی زنی را بکشد، مرد قصاص می‌شود و روایتی از علی (ع) درباره رد نصف دیه به اولیاء قاتل، صحیح نیست و این از علی (ع) بعید است زیرا او فقیه‌تر از آن است که چنین حکمی بدهد. توجیه بعضی از حنفی‌ها درباره نبوی «لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» این است که منظور پیامبر (ص) نفی وجوب است (سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۲۶، ص ۱۳۱).

استدلال چهارم حنفی‌ها در پاسخ به دیدگاه فائیلین به نسخ آیه ۴۵ سوره مائده با آیه ۱۷۸ سوره بقره است. می‌گویند «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى» نمی‌تواند «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» را از اعتبار بیندازد زیرا کریمه «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» هیچ ابهامی ندارد بلکه عمومیت دارد. تنصیص بر بعضی افراد عام (حر در مقابل حر) عموم را از اعتبار نمی‌اندازد. در واقع «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» هیچ مصداقی از «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» را رفع نمی‌کند بلکه اثبات یک حکم اضافه است. تنها در صورتی می‌توان قائل به نسخ «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» توسط «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» شد که بتوان دلالت بر اعتبار مساوات در حریت و ذکوریت را به آیه کریمه «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» نسبت داد ولی چنین انتسابی صحیح نیست (شوکانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۲۴).

۲،۲. دیدگاه مذهب شافعی

دیدگاه شافعی‌ها مقابل دیدگاه حنفی‌هاست. ایشان معتقد به عدم جریان احکام شرایع گذشته در اسلام هستند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. این دیدگاه نیز مستند به ادله‌ای است که به آنها اشاره می‌شود:

دلیل اول علمای شافعی این است که عمومیت احکام نسبت به اصناف مردم برای شریعت تورات ثابت نشده است زیرا فقط رسول گرامی اسلام (ص) برای کل خلق دنیا مبعوث شده‌اند و دین جهانی آورده‌اند اما حضرت موسی (ع) چنین نبوده‌اند. پس ادعای جریان احکام موسوی در شریعت اسلام مبنای درستی ندارد (کیاهاراسی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۸۰).

دلیل دوم شافعی‌ها این است که در دو آیه قبل از آیه مورد بحث ما یعنی آیه ۴۳ سوره مائده آمده است: «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» یعنی چگونه تو را به داوری می‌طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا آمده است. عده‌ای به این آیه کریمه استناد کرده‌اند برای اثبات الزام شرایع سابق برای مسلمین (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۹۲). اما این استدلال نیز وجهی ندارد زیرا این کریمه دلالتی ندارد بر اینکه کل آنچه در تورات است، حکم الله باشد بلکه بعضی از آن احکام نسخ شده است. این آیه تنها دلالت دارد بر اینکه بعضی احکام الهی در تورات وجود دارد و ما نیز این احکام را قبول داریم مانند حکم رجم که درباره زانی در تورات آمده است و در شریعت اسلام نیز معتبر است (کیاهاراسی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۷۹).

دلیل سوم شافعی‌ها این است که آیه کریمه ۴۵ سوره مائده اختصاص به قوم یهود و مخاطبان تورات دارد زیرا اهل تورات ملت واحده بوده‌اند و در بین آنها اهل ذمه وجود نداشته‌است. درحالی‌که بین مسلمین اهل ذمه زندگی می‌کنند. احکام اهل ذمه قبل از اسلام برای هیچ امت دیگری تشریح نشده‌است. بنابراین خون آحاد ملت یهود با هم برابر و متكافی است و «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ» می‌تواند برای ایشان تشریح شده‌باشد اما نمی‌تواند برای مسلمین که در بینشان اهل ذمه زندگی می‌کنند معتبر باشد چون خون مسلم مساوی و مکافی با خون اهل ذمه نیست (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ص ۲۶۰؛ کبهراسی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۷۹). به همین جهت از نظر علمای شافعی آیه ۴۵ سوره مائده با آیه ۱۷۸ سوره بقره نسخ شده‌است. زیرا در آیه ۱۷۸ بقره تکافیء خون حر در مقابل حر و عبد در مقابل عبد و زن در مقابل زن بیان شده است که حنفی‌ها قائل به آن نیستند و نفس را مطلقاً مکافیء نفس می‌دانند.

دلیل چهارم شافعی‌ها این است که طبق حدیث نبوی «لایقتل مسلمٌ بکافرٍ»، مسلمان حتی اگر زانی باشد بخاطر قتل کافر ذمی قصاص نمی‌شود. درحالی که علمای حنفی از کریمه «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ» برای اثبات تکافیء و تساوی خون مسلم و کافر ذمی استفاده کرده‌اند (موسوعه، ۱۴۰۴، ج ۳۳، ص ۲۶۵). این تفاوت در حکم اسلام با یهود دلالت بر عدم اعتبار حکم حکایت شده در آیه کریمه برای مسلمین دارد. حنفی‌ها «کافر» در حدیث نبوی را حمل کرده‌اند بر کافر حربی و می‌گویند طبق روایت، مسلم به خاطر قتل کافر حربی قصاص نمی‌شود اما به خاطر قتل کافر ذمی قصاص می‌شود. شافعی‌ها در ردّ این نظر دو استدلال آورده‌اند: اول اینکه لفظ «کافر» در حدیث اقتضای عموم دارد و شامل همه کفار می‌شود و تخصیص آن جایز نیست؛ و دوم اینکه اگر «کافر» اختصاص به کافر حربی داشته‌باشد، حدیث خالی از فایده است. زیرا اساساً معقول نیست که مسلم بخاطر قتل کافر حربی قصاص شود بلکه قتل کافر حربی عبادت محسوب می‌شود (شریبینی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۳۹).

۳،۲. دیدگاه امامیه

هر سه دیدگاه نسخ و عدم اعتبار شرایع سابق در اسلام و اعتبار شرایع سابق با همان اطلاق و بدون هیچ تغییری و اعتبار شرایع سابق در اسلام ولی همراه با تقیید و تخصیص و تفسیر خاص برای مسلمین، قائل دارد. دیدگاه غالب در بین علمای شیعه، دیدگاه سوم است. یعنی جریان و اعتبار شریعت ادیان پیشین برای مسلمین، همراه با تفسیر و تخصیص و تقییدی که شریعت امامیه به آن افزوده است. ابتدا این دیدگاه و ادله قائلین آن تبیین می‌گردد.

شیخ طوسی (ره) می‌فرماید: آیه کریمه «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ...» إخباری از جانب خداوند است به اینکه آنچه بر اهل تورات واجب شده، بدون شک در شرع اسلام نیز جاریست (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۵۳۷).

اولین استدلال ایشان در کتاب تبیان مبتنی بر عمومیت موصول «مَنْ» در عبارت اخیر آیه « وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » است. اگرچه این احکام در تورات مکتوب بوده است، اما آخر آیه برای ظالم خواندن کسانی که به این حکم الهی عمل نکرده‌اند، استثنائی قائل نشده و محدودیت زمانی و مکانی نگذاشته است (همان، ص ۵۳۹).

استدلال دوم نیز در کتاب تهذیب ایشان آمده است با این مضمون: کسی نمی‌تواند بگوید آیه کریمه ۴۵ سوره مائده صرفاً إخبار از شریعت یهود است و به عنوان حکم اسلامی نیامده است، زیرا در روایات شیعه، صحیح زراره آن را به عنوان حکم اسلام تأیید نموده است: *أَلْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفُ بِالْأَنْفِ» الْآيَةِ قَالَ: «هِيَ مُحْكَمَةٌ»* (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱۰، ص ۱۸۳). علامه مجلسی (ره) این روایت را « موثقٌ كالصحيح » ارزیابی نموده است و می‌فرماید: محکم به معنی ظاهر الدلالت یا غیر منسوخ است و بر هر دو تقدیر مقصود شیخ را ثابت می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۱۸۳).

استدلال سوم بر اعتبار شرایع سابق در اسلام، در بیان محقق اردبیلی آمده است. ایشان به عبارت « وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » استناد و استدلال می‌کند بر عموم «مَنْ» و همچنین بر معنای ظلم که «وضع الشيء في غير موضعه» است. ظلم حرام و ترکش واجب است و این مطلب محقق نمی‌شود مگر با حکم کردن به «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» (اردبیلی، الف، بی تا، ج ۱۴، ص ۸۶).

استدلال چهارم نیز اجماع است که محقق اردبیلی آن را به عنوان یک دلیل بر جریان حکم موسوی در فقه اسلام آورده است و می‌فرماید کأنه قرآن فرموده است: بر اهل تورات اینچنین حکم کردیم و همچنین بر شما امت محمد(ص) با همین آیه همین حکم واجب است^۱ اردبیلی، ب، بی تا، ج ۱، ص ۷۹).

فاضل مقداد در تبیین استدلال پنجم آورده است: اکثر اصولیون معتقدند که حضرت رسول(ص) متعبد به شریعت انبیای سابق نبوده‌اند و اجماع نیز بر نسخ تورات منعقد است. اما در پاسخ باید گفت: معنای نسخ شرایع سابق، نسخ مجموع بماهو مجموع است و این مستلزم نفی تک تک احکام نیست. تعیین حکمی که با ظهور اسلام نسخ می‌شود و حکمی که باقی می‌ماند، با شارع مقدس است. هر حکم اسلامی از دو حالت خارج نیست: یا منافی حکمی از احکام شرایع سابق است و یا منافی نیست. اگر منافی باشد، قطعاً نسخ شریعت سابق است و اگر منافی نباشد، دو حالت دارد: یا موافق احکام شرایع سابق است و یا موافق نیست. اگر موافق شرایع سابق باشد، این نشانه اتفاق و اتحاد در احکام است و آن حکم سابق برای مسلمین هم معتبر است و اگر نه مخالف حکم سابق باشد و نه موافق، تعبد به آن جایز نیست مگر با دلیل خارجی. بر اساس هر سه تقدیر، پیامبر(ص) متعبد به احکام شرایع سابق محسوب نمی‌گردد و به خاطر همین در سه آیه بعد از آیه مورد بحث فرمود: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (مائده، ۴۸) ما برای هر قومی از شما شریعت و طریقه‌ای مقرر داشتیم. در نهایت باید گفت آنچه در آیه ۴۵ سوره مائده آمده است، اگرچه در شرع ما مورد عمل واقع می‌شود و معتبر است اما از عموماتی است که در اسلام تخصیص خورده است و تساوی در حریت و اسلام و... جزء استثنائات آن است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۷۰).

در بین مفسرین، صاحب المیزان به تفصیل این مطلب را مورد بررسی قرار داده است. دیدگاه ایشان از این جهت درخور توجه است که نوعی از ارتباط بین شرایع سابق با شریعت اسلام را تبیین می‌فرماید که در عین عدم رد نظریه اعتبار احکام سابق برای ما، دیدگاه نسخ را هم به طور قاطع نمی‌پذیرد؛ بلکه با استفاده و استناد به همین آیات سوره مبارکه مائده این ارتباط را تبیین می‌فرمایند: در آیه مبارکه ۴۸ همین سوره آمده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

۱. کتبنا علیهم فی التوراه کذا و کذلک علیکم هنا فهو موجود فی أمه محمد(ص) بالآیه.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ». (و این کتاب قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، درحالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و با آن‌ها هماهنگ است، و نگاهبان و حاکم بر آنهاست « ممکن است کسی توهم کند که لازمه تصدیق تورات و انجیل این است که قرآن، احکام و شرایع آن دو را نیز بدون هیچ تغییر و تبدیلی تصدیق کرده باشد. اما عبارت «وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» که متمم جمله قبل است این توهم را باطل می‌کند. کلمه «مهیمن» از ماده «هیمنه» است و از موارد کاربرد آن معلوم می‌شود معنای هیمنه چیزی بر چیز دیگر تسلط بر آن است و این تسلط از نوع تسلط بر حفظ و مراقبت آن شیء و تسلط در انواع تصرف در آن است. قرآن قبول دارد که این دو کتاب از ناحیه خداوند نازل شده است ولی در عین تصدیق می‌فهماند که خداوند می‌تواند هر تصرفی در آن بنماید. پاره‌ای از احکام را نسخ و پاره‌ای را تکمیل کند. همانطور که انجیل هم که مصدق تورات بود، بعضی محرمات تورات را حذف کرد (آل عمران، ۵۰). در واقع قرآن از کتب آسمانی پیشین، آنچه زیربنا و ریشه است و قابل تغییر نیست، داشته و آنچه از فروع که باید نسخ شود نسخ کرده و اگر نسخ نمی‌کرد آن احکام به مرور زمان خود به خود از بین می‌رفت. صاحب المیزان با توجه به عبارات آیه کریمه ۴۸ سوره مائده: « لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» «برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم. و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید.»، در بیان علت تغییر شریعت و عدم تغییر دین می‌فرماید: علت اختلاف شرایع این است که غرض اصلی از شریعت، امتحان امت‌ها با استعدادهاى متفاوت در ادوار مختلف است. منظور اختلاف استعدادها به حسب مرور زمان و ارتقای انسانها در مدارج استعداد و آمادگی است. تکالیف الهی چیزی جز امتحان الهی انسانها در مواقف مختلف حیات نیست و به بیان دیگر وسیله‌ای است برای به فعلیت درآوردن استعداد انسان‌ها در دو جهت سعادت و شقاوت (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۵۷۰ به بعد). این مطلب در کتب علمای دیگر نیز آمده است: دین در همه زمان‌ها و مکان‌ها برای موحّد کردن انسان‌ها آمده است و احکام آن در هر زمانی متناسب با اقتضائات آن زمان و مکان شده است. انجیل مکمل تورات است و قرآن مکمل انجیل. هر حکمی که بنا به ضرورت زمان و مکان نیاز به تغییر داشته است، تبدیل به حکم مناسب شده.

۱. وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَالْحَلِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ و [می‌گوید: «آمده ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم، و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم.

بنابراین بحث نسخ شامل کل احکام نمی‌شود بلکه فقط محدود به موارد لازم و ضروری است؛ همانطور که در خود دین بنا به ضرورت زمان، احتمال تغییر وجود دارد، مانند حکم تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۲۰۰).

دیدگاه دیگری که بین علمای متقدم و متأخر امامیه قائلینی دارد، دیدگاه نسخ شرایع گذشته است. شیخ مفید شریعت اسلام را ناسخ شرایع گذشته می‌داند (مفید، ۱۴۱۰، ص ۳۰). علی بن ابراهیم قمی، عالم و مفسر قرن سوم نیز در تفسیر خود ذیل آیه کریمه ۴۵ سوره مائده آورده است: این آیه با آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأَنْثَىٰ...» (بقره، ۱۷۸) نسخ شده است و فقط قسمت «وَالْحَرْبُ بِالْحَرْبِ» از آیه ۴۵ مائده نسخ نشده است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۶۹). البته ایشان بر این مطلب استدلالی اقامه نفرموده است، اما به نظر می‌رسد دلیل آن اطلاق حکم در سوره مائده و تشریح حکم مماثلت در قصاص در سوره بقره باشد که با آن اطلاق سازگار نیست. بدیهی است اگر معتقد به اطلاق حکم در «الْأَنْفُسَ بِالْأَنْفُسِ» باشیم، باید حکم به قصاص زن در مقابل مرد بدون رد نیمی از دیه به اولیای مرد؛ و همچنین حکم به قصاص حر در مقابل عبد بدهیم. علامه بحر العلوم نیز درباره ارتباط بین شرایع ادیان می‌گوید: وقتی نبوت پیامبر (ص) و نسخ شرایع سابق برای ما ثابت شد، تبعیت از این شریعت ناسخ واجب است، نه تبعیت از شریعت منسوخ. البته بعضی از احکام تورات نسخ نشده؛ مانند احکام جراح و قصاص. ما نیز بر اساس آن حکم می‌کنیم ولی به خاطر وجود آن حکم در قرآن؛ نه به خاطر وجودش در تورات (بحر العلوم، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۰). بنابراین از نظر ایشان حتی در مواردی که حکم نقل شده از شرایع سابق با حکم اسلامی متفق باشد، عمل ما بر طبق حکم اسلام و به خاطر تشریح حکمی شبیه آن برای مسلمانان است، نه بر طبق همان حکم تورات.

عدم نسخ و عدم تقیید و تخصیص آیه کریمه ۴۵ سوره مائده؛ بلکه اعتبار احکام شرایع سابق برای مسلمین بدون تغییر و تبدیلی در آن نیز بین معاصرین شیعه قائل دارد. استدلال این عده عدم تنافی بین دو آیه ۴۵ مائده و ۱۷۸ بقره است. ایشان معتقدند موضوع در هر دو سوره، قصاص و ردّ به مثل است. تنها اختلاف این دو آیه در عمومیت آیهی سوره مائده و بیان مصادیق در سوره بقره است. سوره بقره مصادیق مماثلت را ذکر کرده است تا در مقابله به مثل تعدی نشود؛ مانند ظلمی که بنی‌نضیر به بنی‌قریظه روا می‌داشتند و حر بنی‌قریظه را در مقابل

عبد بنی نضیر و مرد بنی قریظه را در مقابل زن بنی نضیر می‌کشتند. ایشان لسان آیه ۴۵ مائده را آبی از تخصیص می‌دانند و تخصیص و تقیید آن را منافی مقابله به مثل قلمداد می‌کنند. بنابراین قائل به قصاص مرد در مقابل زن، بدون رد نیمی از دیه، هستند و همچنین خون حر و عبد را متکافی می‌دانند (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶).

بحث و ارزیابی ادله

آنچه از احکام شرایع سابق (به ویژه تورات) در قرآن نقل شده است، آیا اختصاص به همان اقوام دارد و صرفاً یک اخبار است؟ یا برای امت رسول گرامی اسلام نیز معتبر و جاری است؟ مقدمه باید گفت آیاتی که حاکی از احکام شرایع پیشین هستند در قرآن سه نوعند:

دسته اول: آیاتی از قرآن که حاوی احکامی هستند، همراه با قرینه متصل بر عمومیت حکم و یا قرینه جداگانه‌ای که حکم را برای مسلمین نیز تأیید می‌کند. تردیدی نیست در اینکه این گروه از آیات اختصاص به اهل کتاب ندارند و شامل حال ما هم می‌گردند. مانند:

الف- آیه ۱۸۳ سوره مبارکه بقره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید). قرآن با عبارت «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» می‌خواهد بفرماید از تشریح روزه وحشت نکنید و برای شما گران نیاید چون امتهای گذشته و قبل از ظهور اسلام نیز مثل امت موسی (ع) و عیسی (ع) این حکم را داشته‌اند. البته آیه شریفه در مقام بیان اینکه تمامی ادیان پیشین حکم روزه داشته‌اند نیست. همچنین دلالتی ندارد بر اینکه کیفیت روزه آنها از جهت زمان و احکام مانند مسلمین باشد. فقط در مقام بیان تشریح روزه در امت‌های پیشین است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷).

ب- آیه ۱۶۱ سوره نساء: «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا». «و [به سبب] رباگرفتنشان -با آنکه از آن نهی شده بودند- و به ناروا مال مردم خوردنشان، و ما برای کافران آنان غذایی دردناک آماده کرده‌ایم». در این آیه کریمه به حکم حرمت ربا و تصرف اموال مردم به ناحق در شریعت یهود اشاره شده است. این دو حکم در شریعت اسلام نیز آمده است. حرمت ربا در آیه ۱۳۰ سوره آل عمران تشریح شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (ای کسانی

که ایمان آورده‌اید، ربا را [با سود] چندین برابر مخورید، و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید». و برای بار دوم در آیات ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ و ۲۷۹^۱ نهی از رباخواری تأکید و تشدید شده است. طبق نظر مفسرین، از سیاق این آیات برمی‌آید که مسلمانان از حکم تحریم ربا که در سوره آل عمران آمد، تبعیت کاملی نمودند به خاطر همین آیات سوره بقره با تأکید و تهدید نازل شد. اما نقل حرمت ربا در آل عمران و عدم تصریح به نسخ آن، خود دلالت بر حرمت ربا در اسلام دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۲۷). حرمت خوردن مال مردم به ناحق نیز در آیه کریمه ۲۹ سوره نساء آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد». معنای اکل مال، تصرف توأم با تسلط بر مال مردم است، مانند تملک مال مردم. اشاره آیه کریمه، با قرینه «بینکم» و «تجارة»، به معاملات ناقله است. معاملات باطل از نظر دین عبارتند از امثال ربا و قمار و معاملات غری. بنابراین استثنای تجارت با تراضی، استثنای منقطع است و اشاره به نوعی از معامله دارد که نه تنها آن مفاسد را ندارد بلکه می‌تواند استقامت جامعه را حفظ کند و آن تجارتي است که هم ناشی از رضایت طرفین است و هم از نظر شرع مقدس صحیح است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۹۹).

ج- آیه ۱۰۸ سوره مبارکه بقره: «أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» «آیا می‌خواهید از پیامبر خود همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؟ و هر کس کفر را با ایمان عوض کند، مسلماً از راه درست گمراه شده است.» منظور آیه کریمه سؤال استنکاری است. این نحوه سؤال در قوم حضرت موسی (ع) بوده و موجب تبدیل ایمان به کفر است. همین حکم در امت پیامبر اسلام

۱. الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵، بقره). يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶، بقره). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸، بقره). فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹، بقره).

نیز جاریست و چنین سؤالی موجب کفر است. صاحب مجمع البیان می‌فرماید در این آیه مسلمین به جهت خواسته‌هایی شبیه خواسته‌های قوم موسی (ع) توبیخ شده‌اند. قوم موسی (ع) اموری که مصلحت آنها نبود یا ممتنع بود از وی درخواست کردند. مانند جاری کردن نهرهایی یا نشان دادن خداوند و ملائکه به ایشان تا آشکارا ببینند. مسلمین هم طبق نقل‌هایی از پیامبر (ص) خواستند کوه صفا را برایشان طلا کند و خواسته‌هایی از این قبیل. این خواسته‌ها موجب تبدیل ایمان به کفر می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۵۲)

دو آیه ۱۲۳ سوره مبارکه نساء: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» {پاداش و کیفر} به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند، و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی‌یابد. این آیه نیز در مقام توبیخ مؤمنین به اسلام و اهل کتاب است که افکاری غلط داشته‌اند. مؤمنین گمان می‌کردند که چون ایمان آورده‌اند، حقی بر خدا و پیامبر پیدا کرده‌اند و خدا و رسول باید جانب ایشان را رعایت کنند و در مشاجراتی که رخ می‌دهد از آنها حمایت کنند؛ چه بر حق باشند و چه باطل و چه این حمایت عادلانه باشد یا ظالمانه. این طرز فکر در یهود و نصاری نیز بوده‌است و ایشان نیز خود را طلبکار از خداوند می‌دانسته‌اند. این موضوع در چند آیه دیگر نیز آمده‌است، مانند آیه ۱۸ سوره مبارکه مائده^۱ و آیه ۱۳۵ سوره مبارکه بقره^۲. خداوند در این آیه (سوره نساء، ۱۲۳) هم مؤمنین را رد کرده و هم اهل کتاب را و طرز فکر غلط آنها را «امانی» خوانده‌است که استعاره‌ای است از آرزوها و توقعات غلط که به عبارت ساده دل‌خوش‌کنک‌هایی است که در عالم خارج هیچ اثری ندارد. سپس می‌فرماید حمایت خداوند از شما دایره مدار اعمال شماست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۴۰). بنابراین امت پیامبر نیز مانند امت موسی (ع) و عیسی (ع) باید تبعات اعمال خود را تحمل کنند.

دسته دوم: آیاتی از قرآن که حاوی احکامی هستند همراه با قرینه اختصاص به اهل کتاب و

عدم سرایت حکم به امت پیامبر اکرم (ص)، مانند:

۱. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرْ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ». «یهودان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می‌کند؟ عنه، بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند.»

۲. «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا». «و [اهل کتاب] گفتند: «یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید.»

الف: آیه ۱۴۶ سوره مبارکه انعام: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ الْخَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ». «و بر یهودیان، هر [حیوان] چنگال‌داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است. این [تحریم] را به سزای ستم‌کردنشان، به آنان کیفر دادیم، و ما البته راستگوییم.» منظور از «كُلَّ ذِي ظُفْرٍ» حیوانات ناخن‌دار هستند یا حیواناتی که سُم دارند ولی سُم آن‌ها چاک‌دار نیست مثل شتر و اسب. بنابراین تمام چهارپایان و پرندگانی که سُم‌چاک نیستند بر یهود حرام شده‌است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۹). آیه کریمه از دو جهت دلالت بر حصر حکم بر یهود دارد. جهت اول ترکیب جمله است؛ «عَلَى الَّذِينَ هَادُوا» بر فعل «حَرَمْنَا» مقدم شده‌است و جهت دوم این است که اگر این حکم برای همه امت‌ها ثابت بود اقتضای به ذکر یهود فایده‌ای نداشت (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۹۲). حرمت این حیوانات و اجزای حیوانات به خاطر ظلم قوم یهود بوده‌است. درباره نوع ظلمی که موجب این محرومیت شده‌است نظرات متفاوتی وجود دارد. بعضی مفسرین درباره این ظلم می‌گویند: ملوک بنی‌اسرائیل، فقرا را از خوردن گوشت پرندگان و چربی و پیه منع می‌کردند. خداوند به خاطر این ظلم بر فقرا، خوردن این دو را بر همه بنی‌اسرائیل منع فرمود (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۲۰). عده‌ای دیگر نیز این ظلم را قتل پیامبران توسط بنی‌اسرائیل و رباخواری و به ناحق خوری اموال مردم توسط ایشان می‌دانند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۱۷۲). اشکالی ذیل این آیه کریمه در بعضی تفاسیر مطرح شده‌است با این مضمون که اگر گفته‌شود چگونه یک تکلیف، عقاب و مجازات محسوب می‌شود در حالی که تکالیف تابع مصالح هستند؟ بعلاوه رعایت و اطاعت از تکالیف، ثواب دارد، درحالی‌که این تکلیف یک مجازات است؛ در پاسخ باید گفت به خاطر بزرگی جرم و معصیت‌هایی که قوم یهود مرتکب شده‌اند چنین تکلیفی عنوان عقوبت گرفته‌است. این معاصی اقتضای تحریم و تغییر مصلحت را پیدا کرده‌است. اگر جرم یهود آنقدر بزرگ نبود مصلحتشان چنین اقتضائی پیدا نمی‌کرد (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۰۷).

ب: آیه کریمه ۱۶۰ سوره نساء: «فَيُظَلَّمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أَحَلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا». «پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام

گردانیدیم» منظور از ظلم در آیه کریمه، بعضی از مظالم فجیعی است که باعث حرمت بعضی از طیبات بر ایشان شده است. قطعاً منظور تمام مظالم یهود نیست زیرا یهودیان پس از درگذشت حضرت موسی (ع) مرتکب مظالم دیگری شدند مانند تهمت به حضرت مریم (س) و امثال آن. در این آیه و آیه کریمه بعدی^۱ مصادیقی از ظلم یهود آمده است، مانند بازداشتن مکرر مردم از راه خدا و رباخواری و خوردن مال مردم به باطل. این دو آیه اشاره به دو نوع عذاب برای یهود دارند؛ یکی عذاب دنیایی و عام که همان حرام شدن طیبات برای آنها است و دیگری عذاب اخروی که خاص افراد کافر یهود است و آن عذاب الیم است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۲۴).

ج: آیه کریمه ۱۶۳ سوره اعراف: «وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». «و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو: آنگاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می کردند؛ آنگاه که روز شنبه آنان، ماهیهایشان روی آب می آمدند، و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی آمدند. اینگونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می کردند، می آزمودیم.» عده ای از قوم یهود در کنار دریا زندگی می کردند و ماهیگیر بودند. روزهای شنبه ماهی های سمت ایشان روی آب پیدا می شدند و امکان صید ماهی های زیادی فراهم می شد و غیر شنبه نزدیک ساحل نمی آمدند. خداوند ایشان را با ممنوعیت صید در روز شنبه امتحان فرمود و این امتحان و ابتلا به خاطر فسق و فجوری بود که بینشان رواج یافته بود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۸۳). از جمله آخر آیه ظاهر است که این حکم که به دلیل فسق و فجور قوم یهود بوده، اختصاص به ایشان دارد.

دسته سوم: آیاتی از قرآن که حاکی از احکام شرایع سابق هستند، بدون هیچ قرینه ای دال بر عمومیت حکم یا اختصاص آن به اهل کتاب؛ مانند آیه مورد بحث این پژوهش: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسَانَ بِاللِّسَانِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده، ۴۵).

۱. آیه ۱۶۱ سوره نساء: «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا». « [به سبب] رباگرفتنشان -با آنکه از آن نهی شده بودند- و به ناروا مال مردم خوردنشان، و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.»

این دسته سوم محل بحث و اختلاف نظر است. در ارزیابی ادله‌ای که بر دیدگاه‌های مختلف اقامه شد باید گفت بعضی از استدلال‌ها و استناد به روایت محل تأمل است.

بعضی از فقها و مفسرین با استناد به عمومیت «مَنْ» در عبارت اخیر آیه کریمه، شمول حکم شریعت موسوی برای امت پیامبر اکرم (ص) را ثابت کرده‌اند. اما این موضوع قابل تأمل است زیرا دو مطلب مسلم است: اول اینکه « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » یک کبرای کلی است برای تعیین تکلیف یک مصداق. همانطور که در شأن نزول آیه کریمه آمد، دعوی بنی‌نضیر و بنی‌قریظه بر سر یک مقتول، به خاطر این بود که بنی‌نضیر خود را اشرف از بنی‌قریظه می‌دانستند و در مقابل عبد بنی‌نضیر، یک حرّ از بنی‌قریظه و در مقابل زن از بنی‌نضیر، یک مرد از بنی‌قریظه قصاص می‌شد. پیامبر (ص) درباره ایشان حکم فرمود ولی نپذیرفتند؛ آیه کریمه نازل شد با این مضمون که چنین حکمی که پیامبر (ص) صادر فرموده است، در تورات نیز بوده است (یعنی النفس بالنفس، بدون ملاحظات قومی و قبیله‌ای) و بنی‌نضیر که خلاف حکم الهی عمل می‌کنند مصداق ظالم هستند. مطلب دوم این است که عموم این کبری « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » نه تنها برای شریعت موسوی بلکه برای شریعت پیامبر اسلام و برای هر انسان مکلفی است. این عبارت اطلاق دارد، اما « ما أَنْزَلَ اللَّهُ » در هر امتی و برای هر پیامبری ممکن است با « ما أَنْزَلَ اللَّهُ » امت دیگر متفاوت باشد. در واقع آنچه متفاوت است « ما أَنْزَلَ اللَّهُ » است ولی کبرای کلی مطلق است. نکته اینجاست که عمومیت کبری موجب عمومیت صغری نمی‌شود. خداوند احکامی برای قوم یهود نازل کرده است و ایشان طبق کبرای کلی « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » باید طبق آنچه بر موسی (ع) نازل شده است حکم کنند. همینطور احکامی را بر رسول گرامی اسلام نازل فرموده است و طبق کبرای کلی مذکور، مسلمین باید به آنچه بر ایشان نازل شده است حکم کنند. عمومیت کبری، صغری را تعمیم نمی‌دهد و نمی‌توان بر عمومیت کبری استدلال کرد برای اعتبار همان احکام موسوی برای مسلمین. بنابراین استدلال مرحوم شیخ طوسی (ره) و همچنین محقق اردبیلی (ره) قابل تأمل است.

استدلال دیگر بر شمول آیات حاکی از شرایط پیشین نسبت به مسلمین، ادعای اجماع بر این مطلب است، اما روشن است که استناد به اجماع با وجود آیات و روایات در این موضوع جایگاهی ندارد.

استدلال دیگر بر این مطلب استناد به صحیح زراره است.^۱ امام (ع) درباره آیه کریمه ۴۵ سوره مائده فرموده‌اند این آیه از محکّمات قرآن است. برداشت بعضی فقها و محدثین از این حدیث این است که حکم این آیه درباره مسلمین نیز اعتبار دارد و خاص اهل تورات نیست. این استدلال نیز جای تأمل دارد زیرا اصطلاح «محکم» نزد فقها و متخصصین علوم قرآن تعریف خاص دارد. از نظر ایشان آیات محکم آیتی هستند که معنی آنها واضح و برای هر عارف به لغت عرب، ظاهر باشد و احتمال تأویل در آنها نباشد. این اصطلاح در مقابل متشابه بکار می‌رود (مروج، ۱۳۷۹، ص ۴۷۲). محکّمات آیتی هستند که از نظر لفظ و معنی شبهه‌ای درباره آن عارض نشده‌باشد (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۵۱). آیه الله حکیم این اصطلاح را درباره آیاتی بکار می‌برد که دلالت بر مفهومی معین دارند که صعوبت یا تردیدی در تشخیص آن معنی و تعیین مصداقش وجود ندارد، در مقابل، متشابه دلالت بر معنای معینی دارد که صورت واقعی و مصداق خارجی‌اش برای ما مشخص نیست (حکیم، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۷۱). همانطور که ملاحظه می‌شود اهل لغت و علوم قرآن محکم را در مقابل متشابه معنی می‌کنند و این معنی ارتباطی با نسخ شدن یا اعتبار داشتن ندارد. به نظر می‌رسد استدلال‌های مذکور دلالت قطعی و محکمی بر اعتبار شرایع ادیان گذشته برای ما ندارد. تفسیر علامه طباطبائی (ره) ذیل آیه کریمه نیز بر دو مطلب تمرکز دارد. اول عبارت «وَمُهَيِّمْنَا عَلَيْهِ» در آیه کریمه که تسلط قرآن بر کتب آسمانی پیشین را می‌رساند و احتمال نسخ یا تکمیل و تفسیر و بیان حدود و ثغور آن احکام را تقویت می‌نماید و دوم بر آیه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» که بیشتر دلالت بر اختلاف در شرایع به خاطر اختلاف در استعدادهای امته در طول زمان دارد.

بعضی از استدلال‌های اهل سنت نیز در بیان دیدگاه مخالف پاسخ خود را دریافت نمود. در نقد استدلال به جهان شمولی اسلام و فقدان این خصیصه در ادیان دیگر، باید گفت چنین موضوعی باعث اختلاف در کل شریعت نمی‌شود. اگرچه بعضی احکام به خاطر تغییر زمان و مکان و تکامل استعدادهای تغییر می‌کند، ولی بسیاری از احکام نیز تابع زمان و مکان نیست و همیشگی و جهان شمول است مانند حرمت ربا. بعضی از ادله مانند وجود اهل ذمه در سرزمین مسلمین نیز لزوماً موجب نسخ حکم الهی نمی‌گردد بلکه با تخصیص و تقیید نیز می‌توان

۱. : الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِيَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الْأَنْفُسَ بِالْأَنْفُسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ» الْآيَةَ قَالَ: «هِيَ مُحْكَمَةٌ» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱۰، ص ۱۸۳).

اختلاف را حل کرد.

با توجه به ارزیابی ادله می‌توان گفت در خود آیات مورد بحث، وجهی برای اثبات اعتبار یا عدم اعتبار شرایع سابق برای ما وجود ندارد. در این صورت، چه پاسخی به سؤال اعتبار یا عدم اعتبار شرایع پیشین محکی در قرآن می‌توان داد؟

نتیجه گیری

با توجه به مطالعات و تحقیقات صورت گرفته در این زمینه می‌توان احتمال داد نقل حکم شرایع پیشین در قرآن، بدون حاشیه و قرینه بر عدم اعتبار برای ما، خود دلیلی بر تعمیم حکم باشد، اما تعمیم مطلق و بدون تخصیص یا تقيید را نمی‌توان اثبات کرد. برای اثبات این ادعا می‌توان به روایاتی اشاره کرد که در آنها آیه ۴۵ سوره مائده مورد استناد قرار گرفته است، بدون اشاره به اینکه این حکم اختصاص به قوم یهود دارد. برای نمونه می‌توان به حدیث «اسیاف» اشاره کرد. در بخشی از این حدیث امام باقر(ع) می‌فرماید: «وَأَمَّا السَّيْفُ الْمَغْمُودُ فَالسَّيْفُ الَّذِي يَقُومُ بِهِ الْفِصَاصُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «الْأَنْفُسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ» فَسَلِّهُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ وَحُكْمُهُ إِلَيْنَا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۰).^۱ این حدیث در کتب

۱. این حدیث بسیار طولانی است و خلاصه آن این است: حفص بن غیاث گوید: امام صادق (ع) فرمود: مردی از پدر بزرگوارم (ع) در مورد جنگ‌های امیر مؤمنان علی (ع) پرسید. امام باقر (ع) به او فرمود: خداوند حضرت محمد (ص) را با پنج شمشیر فرستاد که سه تای آنها شاهره یعنی عریان و بیرون از غلاف هستند و تا آن زمان که جنگ خاموش شود و پایان یابد این شمشیرهای شاهره از غلاف بیرون خواهند ماند. جنگ نیز پایان نمی‌یابد، مگر آن زمان که خورشید از مغرب طلوع کند، که اگر خورشید از مغرب طلوع کند تمام مردم در آن روز ایمان خواهند آورد. در این هنگام ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد یا در ایمان خود کسب خیری نکرده باشد، فایده‌ای برایش ندارد. یک شمشیر نیز مکفوف است و شمشیر دیگر نیز در غلاف اوست و فردی آن را می‌کشد، ولی باید به دستور ما زده شود. شمشیرهای سه گانه شاهره (آماده ضربه): شمشیری برای مبارزه با مشرکان عرب است... شمشیر دوم در مورد اهل ذمه است... شمشیر سوم؛ شمشیری است که بر ضد مشرکان عجم (غیر عرب) یعنی ترکان، دیلمیان و خزریان (ایرانیان) استفاده می‌شود... شمشیر مکفوف؛ (یعنی هم اکنون برای مبارزه آماده نشده است) شمشیری است که بر ضد اهل بغی و تأویل قرآن به کار می‌رود... اما آن شمشیری که در غلاف است، همان شمشیری است که قصاص با آن جاری می‌شود، خداوند عز و جل می‌فرماید: «در ازای جان (یعنی کشتن



روائی شیعه آمده است و صاحبان کتب اربعه (کلینی، طوسی، ابن بابویه) آن را نقل نموده‌اند (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۳۶؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۷۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۵۹) مفسرین نیز در تفاسیر خود این روایت را آورده‌اند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۲۴؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۱۰) از نظر اعتبار، این روایت با سندی که در کتاب خصال ابن بابویه آمده است صحیح و یا حداقل موثقه محسوب می‌گردد (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۷۴). در این حدیث امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند پیامبر (ص) را با پنج شمشیر فرستاد. سه تای آن شمشیرها عریان و بیرون از غلاف هستند و یک شمشیر مکفوف است و هنوز برای مبارزه آماده نشده است و شمشیر سوم در غلاف است که این همان شمشیر قصاص است که بیرون کشیدنش حق اولیای دم است و حکم آن در دست ماست. در این روایت امام (ع) به آیه کریمه ۴۵ سوره مائده استناد می‌فرماید، بدون اشاره به اینکه این حکم درباره یهود بوده است. درحالیکه امام (ع) می‌توانستند اشاره به آیه دیگر قصاص (۱۷۸ بقره) که درباره مسلمین نازل شده است بنمایند.

در روایات دیگری نیز به آیه کریمه ۴۵ سوره مائده استناد شده است، بدون لحاظ این مسئله که آیه کریمه در مقام بیان حکم شریعت موسوی است مانند روایت فضیلت عفو از قصاص (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۳۲۶) و روایت قتل مسلمان توسط نصرانی (همان، ص ۳۶۱) و روایت عبدی که به دستور مولای خودش مرتکب قتل شده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱۶، ص ۶۲۸) و موارد دیگر که از بحث تفصیلی درباره آن خودداری می‌شود. اما همانطور که اشاره شد، این موضوع نمی‌تواند اعتبار همان



شخص) جان گرفته می‌شود؛ و در ازای چشم، چشم را قصاص می‌کنند». بیرون کشیدن این شمشیر یا در غلاف کردن آن، حق اولیای شخصی است که کشته شده است؛ و حکم آن در دست ماست (یعنی باید با حکم ما قصاص انجام شود). این شمشیرهایی است که خداوند، حضرت محمد (ص) را با آنها برانگیخت؛ پس هر کس اینها را انکار کند، یا یکی از آنها، یا بخشی از مأموریت یا احکام آنها را انکار نماید، نسبت به آنچه خداوند بر حضرت محمد (ص) فرستاده کافر شده است.

حکم شریعت سابق را بدون تفسیر و تقیید و تخصیص در اسلام ثابت کند. تنها از نقل حکم شریعت سابق در قرآن بدون قرینه می‌توان فهمید اصل حکم برای مسلمین نیز ثابت است؛ اما اطلاق و تقیید آن با توجه به آیات دیگر و نصوص روایی معلوم میشود. به نظر نگارنده صرف نقل و حکایت احکام شرایع پیشین، بدون هیچ قرینه‌ای، در زمانی که شارع در مقام بیان حکم است، تنها می‌تواند قرینه بر اعتبار اصل آن حکم برای ما باشد و روایاتی که استناد به آیه کریمه نموده‌اند مؤید این مطلب هستند. اما این موضوع، امکان تخصیص یا تقیید و تفسیر آن در آیات دیگر یا در روایات (آنگونه که صاحب‌المیزان می‌فرماید) را رد نمی‌کند. در عین حال استدلال‌هایی که در کتب فقهای عظام آمده‌است جای تأمل دارد.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲). الخصال. قم: جامعه مدرسین.
- ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی. (۱۳۷۹). فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. بیروت: دارالمعرفه.
- ابن رشد، أبولیلد محمد بن أحمد. (۱۴۲۵). بدایه المجتهد و نهایه المقتصد. قاهره: دارالحديث.
- اردبیلی، أحمد بن محمد. (بی‌تا). الف، مجمع الفائدة و البرهان. قم: جامعه المدرسین.
- اردبیلی، أحمد بن محمد. (بی‌تا). ب، زبده البیان فی أحكام القرآن. تهران: مکتبه المرتضویه.
- آلوسی، محمود بن عبدالله. (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بحر العلوم، سید محمد مهدی. (۱۳۶۳). الفوائد الرجالیه. تهران: مکتبه الصادق.
- بستانی، فؤاد افرام. (بی‌تا). فرهنگ ابجدی. تهران: اسلامی.
- جزیری، عبدالرحمن. (۱۴۲۴). الفقه علی المذاهب الأربعة. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جصاص، أحمد بن علی. (۱۴۰۵). أحكام القرآن. بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
- حسینی البحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۵). تفسیر البرهان. قم: مؤسسه البعثة.
- حکیم، سید محمد باقر. (۱۴۱۷). علوم القرآن. قم: مؤسسه الهادی.
- دهخدا، علی اکبر. (بی‌تا). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: دارالقلم.
- شربینی، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۴۱۵). مغنی المحتاج. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شوکانی، محمد بن علی. (۱۴۱۳). نیل الأوطار. مصر: دارالحديث.

- صانعی، یوسف. (۱۳۸۲). فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسيله. قم: مؤسسه نشر آثار امام خمینی (ره).
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان. مترجم: محمدباقر موسوی. قم: جامعه المدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵). تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰). تفسیر العیاشی. تهران: مطبعه العلمیه.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۳۷۳). کنز العرفان فی فقه القرآن. تهران: مرتضوی.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰). التفسیر الکبیر. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی تا). العین. بیروت: دار و مکتبه اهل البیت.
- فضل الله، محمد حسین. (۱۴۱۹). من وحی القرآن. بیروت: دارالملک.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. (۱۴۰۶). الوافی. اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین علی (ع) العامه.
- قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- کیاهراسی، علی بن محمد. (۱۴۲۲). أحكام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۶). ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی.
- مجلسی، محمدتقی. (۱۴۰۶). روضه المتقین. ایران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۰). المقنعه. قم: جامعه المدرسین.
- مروّج، حسین. (۱۳۷۹). اصطلاحات فقهی. قم: بخشایش.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن. (بی تا). جواهر الکلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.